روزنامه شهروند
روایت نو

۱۰ گفت‌وگو با «خلیل مستوفی»
از بازماندگان فعالان خرید و فروش نسخه‌های خطی در ایران
اشراف و رجال چگونه گنجینه کتاب‌های کهن را حفظ کردند

۱۲ بازخوانی لقب‌های مردمان کوچه و بازار
در دوره قاجار به روایت عبدالله مستوفی
القاب و اطوار

۱۰ بگو لقب چه‌داری، تا بگویم کیستی | پیمان سمندری
۱۱ دلاک نیکوکار، غریق رود یا سازنده پل
۱۱ شام عروسی با طعم اطعام نیازمندان

القاب و اطوار

سفری به قلمرو خیال‌انگیز «ذهن لقب‌گذار» ایرانیان در تاریخ

پهلوانان در اصفهان دوره قاجار / عکس: ارنست هولتسر

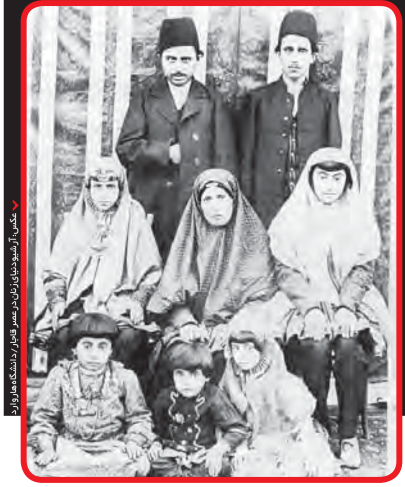

عکس: آرشیو دنیای زنان در عصر قاجار / دانشگاه هاروارد

عکس: آرشیو دنیای زنان در عصر قاجار / دانشگاه هاروارد

عکس: آرشیو دنیای زنان در عصر قاجار / دانشگاه هاروارد

روزگاران

مهدی یساولی
روزنامه‌نگار

اصطلاحات عامیانه مردمان هر سرزمین یکی از منابع مهم برای جست‌وجو و کنکاش در تاریخ اجتماعی به‌شمار می‌رود. از دریچه بررسی این اصطلاحات می‌توان به رفتارها، کنش‌ها و واکنش‌های شخصی و اجتماعی آن مردمان در دوره‌های گوناگون تاریخی پی برد. «لقب» و «لقب‌گذاری» در فرهنگ ایرانی، به یکی از ویژگی‌های مهم رفتاری مردمان این سرزمین بدل شده است. شاید تاکنون کمتر به این مسأله توجه کرده باشیم که لقب‌گذاری روی یکدیگر در میان ایرانیان، از گذشته‌های دور تا امروز، رواج فراوان داشته است. زمانی هم که موضوع «لقب در تاریخ» مطرح می‌شود، ذهن‌ها به‌سوی القابی می‌رود که شاهان از گذشته‌های دور بر خود و نیز بر درباریان به‌ویژه در سده‌های اخیر و مشخصا در دوره قاجار می‌گذاشته‌اند. این مسأله نیز بیشتر توجه را جلب می‌کند که لقب‌های یادشده در دوره قاجار، «فروشی» بوده‌اند و ماجرا تا آن‌جا پیش می‌رود که فروختن و خریدن لقب، به تعبیر تاریخ‌نگاران به یکی از امراض اعیانی در میانه‌ها و نیمه پایانی دوره قاجار بدل می‌شود. لقب‌های شاهانه و درباری اما در این‌جا از گستره بررسی‌مان بیرون است. آنچه موردنظر ما است، لقب‌هایی بوده که مردمان کوچه و بازار در زندگی روزمره بر یکدیگر می‌گذاشته‌اند. لقب‌گذاری مردم روی یکدیگر در تاریخ ایران، به سنتی پاینده و البته قابل تامل در فرهنگ ساکنان این سرزمین بدل شده است. گسترش این لقب‌گذاری‌ها به اندازه‌ای بوده که آن را به‌عنوان یک سوژه مهم رفتار شخصی و اجتماعی ایرانیان در تاریخ، قابل مطالعه و بررسی کرده است.

شعبان بی‌مخ، رضا یه‌وری و مصطفی دیوونه!

این بخش از گفت‌وگوی شعبان جعفری که در کتاب «خاطرات وی» آمده است، به زبانی ساده، رواج لقب و لقب‌گذاری در میان مردمان جامعه ایرانی را نشان می‌دهد.

«چرا این لقب «شعبان بی‌مخ» را به شما دادند؟» لااله‌الاالله، شروع شد! [خنده] خدمت شما عرض کنم، ما مدرسه که می‌رفتیم، با همین تیمسار مهدی رحیمی خدابیامرز و اون تیمسار رضا عظیمی که گردنش اینجوری [سر را به سمت راست کج می‌کند] بود، تو یه کلاس بودیم. بعد که معلم میومد و بچه‌ها می‌خواستن برن دستشویی، اینجوری می‌کردن [انگشت سبابه را به نشان اجازه گرفتن بالا می‌برد] اونوقت معلم می‌گفت: «برو! من اینکارو نمی‌کردم، هر وقت می‌خواستم راهمو می‌کشیدم می‌رفتم بیرون. اونوقت معلمه با انگشت میزد به شقیقه‌ش و به بچه‌ها می‌گفت: «مخش خرابه! مخ نداره!» از همونجا اینا اسم مارو گذاشتن «بی‌مخ». همون سپهبد عظیمی، اونم یه‌وری بود دیگه. همه بهش میگفتن «رضا یه‌وری» چون گردنش کج بود دیگه.

«پس آن دوره لقب گذاشتن رایج بود؟»

می‌گفتن دیگه. هر کسی تو محل یه لقبی داشت. اون‌وقت‌ها مرسوم بود از بچگی وقتی یه لقب رو کسی می‌ذاشتن، روش می‌موند.

«گمانم لقب شما مشهورترین لقب ایران باشد، کسی نیست که آن را نشنیده باشد».

می‌خوام یه‌چیزی براتون تعریف کنم. تو باشگاه هر وقت ورزش داشتم، بعدش صحبت می‌کردم. یه روز مصطفی دیوونه اون بالا نشسته بود. منم تو گود داشتم صحبت می‌کردم. هرچی ما می‌گفتیم این تصدیق می‌کرد، سرشو تکون می‌داد و می‌گفت: «درسته!» زورخونه‌م حالا شلوغ! منم یه‌وقت گفتم: «بالاخره حرفای یه بی‌مخو یه دیوونه باید تصدیق کنه دیگه! اینهمه آدم این‌جا نشسته هیشکی حرف نمیزنه، توهی کله‌تو تکون میدی!» [خنده]».

این یاسمن لطیف‌اندام!

بخشی از این لقب‌گذاری‌ها می‌تواند برگرفته از فرهنگ و سنت‌های عربی باشد. اعراب از گذشته‌های دور، افزون بر نام هر فرد، لقب یا کنیه‌ای برای او برمی‌گزیدند که بیشتر بدان نامیده می‌شود. نام هر فرد درواقع در حاشیه لقب و کنیه او قرار می‌گرفت.

پیچیدگی‌های رفتاری جامعه ایرانی می‌تواند یکی از عوامل لقب‌گذاری بر دیگران به‌ویژه نزدیکان و پیرامونیان قلمداد شود. سرزمین ایران از نظر جغرافیای سیاسی، از هزاره‌های دور در یک منطقه حساس و در مسیر حرکتی اقوام گوناگون قرار داشته است. رخداد جنگ‌ها، لشکرکشی‌های بزرگ و کوچ قبایل صحراگرد در مسیری که ایران امروز در آن جای گرفته، تغییرات بزرگ تمدنی، سیاسی و اجتماعی را در میان ایرانیان موجب شده است. توصیف این شرایط از سخن امروزمان بیرون است. این دگرگونی‌های بزرگ اما به‌ویژه در حوزه اجتماعی، بر رفتارها و خلقیات ایرانیان تاثیرهایی شگرف برجای گذاشته است. مهم‌ترین اثر آن را می‌توان در پیچیدگی‌های رفتاری و شخصیتی انسان ایرانی درک کرد. از همین‌رو است که می‌بینیم از گذشته‌های دور تا امروز، ایرانیان به‌جای آن‌که سخن و دیدگاه‌شان را هم در حوزه‌های رفتار شخصی هم در حوزه کنش‌های اجتماعی بی‌پرده بیان کنند، آن را لفاف‌های گوناگون پیچیده، به‌زیورهای گوناگون آراسته و به‌گونه‌ای پیچیده عرضه می‌دارند. بخشی از زمینه‌های شکل‌گیری ضرب‌المثل‌ها، کنایه و بسیاری از فنون ادبی، به همین موضوع بازمی‌گردد. برخی لقب‌ها از همین سرچشمه رفتاری بهره‌مند شده و شکل گرفته‌اند. ذوق ادبی و خلاقیت ذهنی ایرانیان در خیالپردازی در دنیای واژگان، در شکل‌گیری لقب‌ها بسیار نقش داشته است. آن‌گونه که عبدالله مستوفی در کتاب «شرح زندگی من» روایت می‌کند «یاسمن اسمی است که [در دوره قاجار] سابقین به کنیزهای سیاه می‌دادند. شعرا زن سفید و لطیف‌اندام را به سمن تشبیه می‌کنند. معنی کنایه بعد از این دو تشریح واضح است و حاجت بتوضیح ندارند». در جایی دیگر به یکی از پیشخدمت‌های ناصرالدین‌شاه اشاره می‌کند که ظریف‌جثه بوده و شاه قاجار بر همین اساس به او «مردک» می‌گفته و دیگران نیز به تقلید شاه «آقا مردک‌خان»‌ش می‌خواندند.

صنفی که امورش بی‌لقب نمی‌گذشت

برخی سنت‌های کهنه در جامعه گذشته، موجبات رواج لقب‌هایی را فراهم می‌آورده است. کارلا سرنا، جهانگرد اروپایی در سفرنامه‌اش به چنین مساله‌ای اشاره می‌کند: «حد اعلای ادب ایجاب می‌کند که همین‌طور از وضع دماغ بستگان نیز پرس‌وجویی بشود به‌استثنای خانم‌ها که اصلا نباید از آنها اسمی به‌میان بیاید. در صورت ضرورت هم فقط به‌عنوان «منزل» از آنان گفت‌وگو می‌شود».

لقب‌های مردمان در گذشته، گاه رویکرد صنفی می‌یافته است. یکی از تاریخ‌نگاران دوره قاجار در توصیف یک بازاری، بر لقب او نیز تأکید می‌کند: «اسمعیل بزاز، چنان که از لقبش پیداست، بزاز و طبیعته مرد خوشمزه‌ای بود». او در جایی دیگر، یکی از کارگزاران دولتی را نیز همین گونه معرفی می‌کند: «سیدجواد معروف بخزانه، تحصیلدار خزانه و برادر حاجی‌سیدکاظم معین‌التجار و مردی وقیح و بی‌ملاحظه و بعبارت ساده شخص پرروئی بود.» فراتر از این که گاهی لقب‌ها صورت صنفی پیدا می‌کردند، برخی صنف‌ها نیز وجود داشتند که امورشان بی‌لقب نمی‌گذشت؛ داش‌مشدی‌ها، لوطی‌ها و باباشمل‌ها از آن دسته به‌شمار می‌آمدند. «حاج ابراهیم سلاخ، اسماعیل حسن گاودار، پهلوان یدالله معروف به کچل، پهلوان نعمت‌الله سر قبر آقایی، سیدمحمدصادق بلورفروش، محمدقاسم گوسفندی، شاطرحسین خشکه‌پز، آسیدمحمدعلی مسجدحوضی، حاج علی حمامی، مرشد حسین سیاه، پهلوان اصغر نجار، علی پینه‌دوز، مرشد رضا شلی، عباس کوره‌پز، احمد سیگاری ...

ادامه در صفحه ۱۰

دیشب زن من گفت به من میرزا قلمدون

آمنه ابراهیمی
تاریخ‌پژوه

«نقش دیوار خانه‌ای تو هنوز گر همین صورتی و القابی»/سعدی

لقب‌گذاری در میان عامه مردم از جمله موضوعاتی است که در فرهنگ‌های مختلف و ازجمله ایران بدان برمی‌خوریم. داستان‌های عامیانه در درازنای تاریخ ایران از جمله منابع مهم برای مطالعه زبان عامیانه و در این‌جا لقب‌های عامیانه‌اند. این داستان‌ها که بیشتر توسط افراد ناشناس کوچه‌وبازار ساخته و پرداخته شده‌اند، اندیشه و عمل مردم در طول تاریخ را روایت می‌کنند. بهرام گلیم‌پوش، طالب پیل‌زور، زنگی گوش‌کنده، شغال پیرزور و میرباقر آجرپز و در شعرها و قصه‌های امروزی‌تر حسن کچل، ازجمله بارزترین نام‌هایی به‌شمار می‌آیند که با لقب‌هایی جالب توجه برجای مانده‌اند. این لقب‌گذاری در فرهنگ امروز برحسب تیپ‌های مختلف از یک فرد مثلا درباره حسن کچل، بسیار بار معنایی یافته است؛ آنچنان که حسن کچل در جایی نماد تنبلی، در جایی دیگر بی‌شانس و اقبال و در جاهایی دیگر بی‌عرضه و خجالتی است. بر این اساس، با نگاهی هرچند سطحی به پیرامون‌مان می‌توان دریابیم لقب‌گذاری در فرهنگ عامه ایرانیان پیشینه و ریشه دارد؛ هرچند نمی‌توان برای ریشه آن تاریخی تعیین کرد زیرا در روزگاران گذشته اهدای لقب به کسی می‌توانست در تمایز و شناخت او از دیگران به‌ویژه همنامانش موثر واقع شود. به دیگر سخن در روزگاری که شناسنامه و برگ هویتی وجود نداشت، لقب‌ها هویت‌بخش افراد بودند از این‌رو پسوند نام محله، شهر یا روستا و منطقه‌ای گاه به کسی نسبت داده می‌شد و او بدان شهرت می‌یافت. جعفرقلی تجریشی و سیدابراهیم نیاورانی از این دست نام‌ها هستند. شغل کسی نیز گاه هویت او را از همنامش مشخص و معلوم می‌کرد؛ لحاف‌دوز، آجرپز، مطرب، قصاب، نجار، خباز و ماست‌بند. بنای لقب‌گذاری‌های دیگر در ذهنیت عامه را باید در خصوصیات بارزی جست که در فرد وجود داشته است. به گفته صادق هدایت، مردم آن چیز را که مشاهده و احساس می‌کنند، با نخستین شباهتی که به‌ذهن‌شان می‌رسد بروز می‌دهند. از همین‌رو کلمات و اصطلاحاتی از ذهن و زبان عامه برمی‌آید که با روحیه‌شان سازگار است. بر این اساس عامه همواره براساس خوش‌آمد یا بدآمد خود از کسی او را به لقبی موسوم می‌کرده‌اند. از مشهورترین القابی که در افواه عامه وجود داشته و دارد، به پهلوان پنبه (مدعی زورمندی)، چاخان، پلنگ (تیزرویی)، دوکله، موشه، لپی، خپل، موچول (کوچولو)، وغ وغو (صدای کبوتر)، شَل، یک‌چشم، کچل، واکسی و لبو می‌توان اشاره کرد؛ القابی که بر یک خصوصیت منفی، ویژگی‌های جسمی و ظاهری یا شغل و حالات و رفتار کسی در جامعه دلالت می‌کند.

از عبدالله بی‌غم تا کل وکیل و پسرش

با تورق برخی خاطرات و براساس شنیده‌ها در وهله نخست به‌نظر می‌رسد، در طبقات میانی جامعه و آنها که به طبقات پایین تعلق داشته‌اند، لقب‌گذاری بیشتر است؛ به‌ویژه کسانی که در صحنه جامعه بیشتر فعال و به‌گونه‌ای شناخته‌تر بودند. ازجمله این افراد لات‌ها و اوباش‌ها به‌شمار می‌آیند. عبدالله مستوفی در جلد نخست کتاب «شرح زندگانی من» بر این موضوع مهر تأیید می‌زند. او روایت می‌کند که در دوران ناصرالدین شاه قاجار، عده‌ای از لات‌ها و لشوش بوده‌اند که هر از گاهی به‌ویژه در زمان برگزاری مراسم مذهبی آشوب برپا می‌کردند. مشهورترین آنها عبدالله بی‌غم، باقر بی‌خون، اکبر بلند، حسین ببری، مهدی گاوکش و سردسته آنها، شر بپاکن بود. در همین دوران شاه فرمان می‌دهد اوباش‌ها و لات‌های یک اسمی و دو اسمی را دستگیر و مجازات کنند. بنا بر نوشته نصرالله آژنگ و پرویز اذکایی در مقاله‌ای درباره القاب عامیانه در همدان خبردار می‌شویم که در همدان فردی به نام علی وکیل «مشهورترین بزن بهادر یا داش و لوطی... زورمند و زورگیر همدان در عهد اخیر (دهه‌های ۲۰ تا ۵۰) که اسم پدرش کل وکیل (کربلایی وکیل) بود. مردی خوشنام که در مرافعات مردم «وکیل» طرفین می‌شد. اما (علی) قُلدر و باجگیر و به معنای واقعی «لومپن» قداره‌بند (در اوایل) مردمدار بود، کسی از او بد نمی‌گفت، کارش هم قهوه‌خانه‌داری بود که چند جا دایر کرد؛ ولی از حدود ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، دقیقا همان نقش تاریخی شعبان بی‌مخ معروف را در کودتای ۲۸ مرداد در همدان ایفا کرد».

دو لقب برای دو طبقه متفاوت

در جامعه دوران قاجاریه در میان مردم القاب و اصطلاحاتی برای شناخت و تمایز یک طبقه پدید آمد و جاافتاد. آنچه پرویز ناتل خانلری از آن در گفت‌وگویی می‌گوید، بیانگر این مسأله است: «مثلا وقتی به یک نفر می‌گفتند «حاجی‌بازاری» بلافاصله آدمی کوتاه‌قد با صورتی فربه و سرخ و شکم برآمده و قبای بلند و شالی به‌روی این قبا به‌نظر می‌آمد. کلمه حاجی‌بازاری مترادف با چنین قیافه‌ای بود». در همین دوران طبقه دیوانی که کارهای دفتری را انجام می‌دادند و قلم به‌دست بودند به «میرزاقلمدون» معروف شدند. آنها لاغر و کمی بلند بودند، با قیافه و رفتاری که تا حدی ظریف بود. میرزاقلمدون‌ها محجوب، باادب و صبور بودند. خانلری از صادق هدایت به‌عنوان یک میرزا قلمدون نام می‌برد. این لقب آنچنان درمیان مردم جا باز کرد که در شعرهای عامیانه نیز باقی ماند: «دیشب زن من گفت به من میرزاقلمدون / گفتم بله‌قربون بله‌قربون بله‌قربون... گفت فردا می‌شی حاکم میدون / گفتم بله‌قربون بله‌قربون بله‌قربون...» عامه بدین‌سان می‌توان دریافت که در ساختن القاب از قدیم‌الایام تا امروز فعال بوده‌اند؛ به‌ویژه در ادواری که کسی مثل امروز از برگه‌های هویتی و کارت‌های شناسایی چیزی نمی‌دانست و برای تمییز و شناخت دیگران می‌کوشید راهی آسان و گاه با رنگ و لعابی تفننی بجوید. این پدیده هنوز در دل فرهنگ عامه شهرهای کوچک و آبادی‌ها دیده می‌شود و از منظر مردم‌شناختی مهم و قابل ملاحظه به‌نظر می‌آید.

ایران؛ تاریخ و فرهنگی سراسر «لقب»

دکتر حسن ذوالفقاری | استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تربیت‌مدرس

القاب و عناوین ازجمله مواد مورد مطالعه زبان عامه و جزو اصطلاحات زبانی به‌شمار می‌رود. اصطلاح واحد معنی‌داری است که از یک یا چند عنصر زبانی ساخته شده باشد و روی هم، مفهوم واحدی را برساند؛ مثل دست‌دُرست، زغنبوت، بزبیاری، پاچه‌ورمالیده، زلم‌زیمبو، بامبول، پادرمیانی و بی‌خاصیت. اصطلاحات زبانی و گفتارهای قالبی و زیرگونه‌های هریک شامل نفرین‌ها، دشنام‌ها، تعارف‌ها، دعاها، سوگندها، تهدیدها، تکیه‌کلام‌ها، متلک‌ها و کنایات و امثال است. القاب و عناوین، نام‌های مستعاری است که افراد در مدح یا ذم به‌هم می‌دهند. معمولا افراد در گذشته بیشتر به‌نام مستعار خود شناخته می‌شدند. نام‌ها در گذشته چون یکسان بود، برای شناخت بیشتر و سریع‌تر افراد، لقب و عنوان داده می‌شد. خواجه‌نظام‌الملک در سیاستنامه می‌نویسد، «غرض از لقب آنست که تا مرد را بدان لقب بشناسند». این القاب به دلایل زیر به افراد نسبت داده می‌شد؛

۱. شکل، قیافه و ترکیب؛ زاغی، خرگردن، اسماعیل غاز، حسن کچل، چلغوزمیرزا.

۲. خوش‌آمد یا بدآمد از چیزی؛ علی زردآلو.

۳. شباهت برخی خصایص رفتاری یا اخلاقی با یکی از قهرمانان؛ قبله‌عالم، حاجی بارک‌الله، پهلوان‌پنبه، الکی‌خوش، حاجی‌خرناس، حاجی‌مقوا. مادر فولاد زره (زن بدخو و بدشکل در داستان امیرارسلان)، حسن غصه‌خور (کسی که بیهوده غصه دیگران می‌خورد).

۴. نسبت به قهرمانان مثبت یا منفی، کس یا خاندان؛ پسر حاجی، پیر خواجه.

۵. خطاب به افرادی که نمی‌شناسند؛ به تناسب موقعیت وی از القاب خاص مثل حاجی‌آقا، مهندس، دکتر، جناب، حاج‌خانم.

لقب‌دهی در مدارس و میان دانش‌آموزان امری رایج است. گویا نام‌گذاری هرکس براساس نام یا نام فامیل یا رفتار وی امری لازم است که اغلب عواقب ناخوشایند درپی دارد. در افسانه‌های عامه نیز قهرمانان به تناسب عملکرد، کنش و طینت خود نام می‌گیرند. قصه‌پرداز با انتخاب اسم‌های با مسما می‌کوشد قهرمان را به مخاطب معرفی کند. در داستان‌های عامیانه، قهرمان و ضدقهرمان از همان ابتدا با نام‌شان شناخته می‌شوند؛ اسامی درواقع بیشتر نمادین و تمثیلی‌اند. بی‌آن که قصه حسین کرد، امیرارسلان یا اسکندرنامه را خوانده باشیم، می‌توانیم حدس بزنیم که اسامی ظلمانیه، غدارشاه، فتنه‌خاتون، قلاب‌خان، عجوزه سامری، مادر فولاد زره منفی و نام‌هایی چون ملک اقبال و آصف، مثبت‌اند. گاه نام برخی از قهرمانان به لحاظ آوایی به تناسب نقش آنها باصلابت است؛ مثل اشکبوس، هیکلانیه، شیرافکن یا ترسناک مثل قیطول، لندهور و گلیم‌گوش. گاه نیز اسامی مشکل و بی‌معنی است که اغلب نام دیوان و پریان این‌گونه است؛ مثل قیطول، قمتال قیطاس، شماس و طیطون. در افسانه‌های شفاهی و کودکانه نیز اسامی فراوانی به‌چشم می‌خورد. برخی شخصیت‌های فولکلوریک در قصه‌های ایرانی عبارتند از کودکان؛ فین‌فینی، فلفلی، فینگیلی، لوسی‌بابا، شازده‌پسر، نیم‌وجبی (یک‌وجبی)، نخودی، چپول خانم، نمکی، شنگول‌ومنگول و حبه‌انگور، پسر کاکل‌زری و دختر دندون‌مرواری (مروارید). زنان؛ خجه‌اره، دده‌بزم‌آرا، هفت لنگه‌گیس، ماه‌پیشونی، گیسو گلابتون، خورشید کلاه، ماما خمیره، مادر فولاد زره، کلثوم‌ننه، ترکمون خانم، شلخته باجی، شاباجی شله، آبجی شلخته، بی‌بی سه‌شنبه، نجیب آبستن...

ادامه در صفحه ۱۰